

### تقویم تاریخ

۱۶ اردیبهشت ازبکستان

امروز سالروز درگذشت **بدیع الزمان فروزانفر** ادیب، پژوهشگر و مترجم خراسانی است که در سال ۱۳۴۹ درگذشت. کتاب‌های «سخن و سخنوران» و «شرح مثنوی شریف» از مشهورترین آثار اوست.

۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۹ **احمد گلچین معانی** متخلص به گلچین، شاعر نامدار کشورمان از دنیا رفت و در مقبره الشعراي توس به خاک سپرده شد. گزارا معانی و «تاریخ تذکره‌های فارسی» از جمله آثار اوست.

### کارتون شهر

پشت سر هم را هم بگذارید به همین حساب و...  
توتنها کسی هستی که همه چیز را قبل از خودمان می‌فهمی حتماً می‌دانی خیلی دلم نمی‌خواهد توی جمع و با کسی باشم. بگذار دیگران به هر چیزی می‌خواهند ربطش بدهند. به من زوی بودم و غرورم و خودخواهی ام یا هر چیز دیگر. برای همین هر بار که یکی می‌خواهد همراهی ام کند برای آمدن به حرم و زیارت، امتناع می‌کنم. من زندگی کردن را کم‌کم یاد گرفته‌ام و حالا به این اصل رسیده‌ام برای داشتن یک زندگی خوب و آرام به هیچ‌کس و هیچ‌چیز نیاید وابسته شد. وابستگی درد دارد. محدودیت می‌آورد و از همه چیز و همه جا و همه کس می‌مانی. وابستگی به هر کسی جز تُو از حس انتظار برای نوشتن و آمدن جمله‌های بعدی بگذریم چیزی

### چو ایرا کبشت ترمز مباد

رضا جنگی بدون شرح...

### پرچم ایران امام رضا (ع)

### زیر سایه دو پرچم امام رضا (ع) و ایران

زردکانالوابعداز عقده‌بالای سر حضرتشان. بعد اینکه با هم پیمان بستند و زندگی مشترکشان را در بازگانه مطهر حضرت رضا (ع) آغاز کردند. آماده شدند برای متفاوت‌ترین ماه عسل جهان. ماه عسلی که فقط چند خیابان با آن‌ها فاصله داشت. اما برایش هفته‌ها در انتظار و نوبت بودند. زوج جوان خودشان را به میدان احمدآباد رساندند برای پرچم‌داری. برنامه‌هایشان را جوری تنظیم کرده بودند که بعد از جاری شدن خطبه عهد، نوبت نگه داشتن پرچمشان باشد تا زیباترین و به یادماندنی‌ترین روز زندگی‌شان اول زیر سایه سبز پرچم علی بن موسی الرضا (ع) و بعد زیر سایه پرچم سه رنگ کشورمان رقم بخورد.

### کوچه

### همه با هم برای میهن!

می‌دهد، باید پیش رفت و هرجا که دیپلماسی می‌تواند هزینه‌ها را کاهش دهد و دستاورد‌ها را انباشت کند، باید از آن بهره‌گرفت. اما باید توجه داشت که در جهان امروز، یک ضلع تعیین‌کننده دیگر هم هست؛ رسانه. بدون رسانه، نه میدان دیده می‌شود و نه مذاکره فهم می‌شود. رسانه، صرفاً ابزار اطلاع‌رسانی نیست؛ سازنده ادراک است. اگر روایت خود را نسازیم، دیگران برایمان روایت خواهند ساخت. تجربه‌های معاصر نشان داده‌اند که شکست در جنگ روایت‌ها می‌تواند پیروزی‌های میدانی را هم بی‌اثر کند. بنابراین، راهبرد ملی باید به گونه‌ای بازطراحی شود که رسانه، نه در حاشیه، بلکه در متن تصمیم‌سازی قرار گیرد. به مثابه پلی میان قدرت سخت و قدرت نرم. خیابان نیز در این میان، دیگر صرفاً یک فضای فیزیکی نیست؛ به یک رسانه زنده تبدیل شده است. هر حرکت، هر جمع، هر گشت جمعی، بلافاصله در شبکه‌های ارتباطی بازتاب می‌یابد و

ما ایرانی‌ها حالا دیگر به همه‌مان ثابت شده است که ابرقدرتیم و هیچ دشمنی نمی‌تواند ما را از یاد براند. با این همه پاسخ‌گوینده و مقتدرانه سخنگوی وزارت امور خارجه به خبرنگار افغانستانی

### اسماعیل بقایی حرف دل مردم کشورش را زد

### ایران ابرقدرت ما

ما ایرانی‌ها حالا دیگر به همه‌مان ثابت شده است که ابرقدرتیم و هیچ دشمنی نمی‌تواند ما را از یاد براند. با این همه پاسخ‌گوینده و مقتدرانه سخنگوی وزارت امور خارجه به خبرنگار افغانستانی

### روایت رضوی

### اردیبهشت در شهر بهشت

اردیبهشت همه چیز می‌چسبد. قهوه می‌چسبد. چای می‌چسبد. باران می‌چسبد. قدس زدن می‌چسبد. سفر می‌چسبد. من همه روزهای سال از بوی قهوه و کتاب و چای کیفور می‌شوم. این فصل و این هوا شدت آن بیشتر می‌شود. خاطره‌های زیادی دارم از زمانی که چشم‌هایم را بسته‌ام. زیر باران چرخیده‌ام. دویده‌ام. خندیده‌ام. بغض کرده‌ام. شکسته و دوباره بلند شده‌ام و دویده‌ام. اردیبهشت ماهی است که زمین بهشت می‌شود برای آدم‌ها. حتی برای ما که دلگیریم. برای ما که زمین سخرمان گرفته

پشت سر هم را هم بگذارید به همین حساب و...  
توتنها کسی هستی که همه چیز را قبل از خودمان می‌فهمی حتماً می‌دانی خیلی دلم نمی‌خواهد توی جمع و با کسی باشم. بگذار دیگران به هر چیزی می‌خواهند ربطش بدهند. به من زوی بودم و غرورم و خودخواهی ام یا هر چیز دیگر. برای همین هر بار که یکی می‌خواهد همراهی ام کند برای آمدن به حرم و زیارت، امتناع می‌کنم. من زندگی کردن را کم‌کم یاد گرفته‌ام و حالا به این اصل رسیده‌ام برای داشتن یک زندگی خوب و آرام به هیچ‌کس و هیچ‌چیز نیاید وابسته شد. وابستگی درد دارد. محدودیت می‌آورد و از همه چیز و همه جا و همه کس می‌مانی. وابستگی به هر کسی جز تُو از حس انتظار برای نوشتن و آمدن جمله‌های بعدی بگذریم چیزی

### سفری به شیرینی نبات

سفر امسال به مشهد، با همه سفرهای قبلی اش فرق می‌کرد. کشور در وضعیت جنگی بود و هواپیماها که پرواز نمی‌کردند و بلیت قطار هم اصلاً پیدا نمی‌شد. آن قدر به این در و آن در زد تا سرانجام با زحمت و به سختی یک بلیت اتوبوس گیرش آمد. خبرا که به خانواده داد. آن‌ها هم خوشحال شدند و هم ناراحت. ناراحتی‌شان از این سبب بود که امسال مثل هر سال، در ایام ولادت آقا علی بن موسی الرضا (ع)، همه با هم نمی‌توانند به مشهد بروند. اما بیشتر خوشحال بودند به دلیل اینکه امسال یک نفر نائب الزیاره راهی حرم می‌کنند. خنده‌ها و گریه‌ها بدرقه راهش شده بود. مادران همان طور که با مشت به سینه‌اش می‌کوبید و غیظ می‌گفت: خدا به حق پنج‌تن این آمریکا و اسرائیل رو ذلیل و خوار کنه، تأکید می‌کرد که پشت پنجره فولاد برای پیروزی ایران دعا کند. خواهر کوچکش سارا، یک چادر سفید‌گلدار اندازه خودش می‌خواست و برادرش امیرعلی، جفیه‌اش را داده بود تا به حرم بیاورد و متبرکش کند. همه همسایه‌ها و دوستان، التماس دعا داشتند. چند نفر هم نامه داده بودند که درون ضریح بیندازد. احساس می‌کرد به اندازه یک قافله بزرگ، همسفر نیامده به سفر دارد. سفر به مشهد، آن هم به قصد زیارت، یک سفر معمولی نبود. برای خیلی‌ها یک آرزو بود. آن‌هم در این شرایط سخت و پراضطراب.

قیل ازورود به حرم، وقتی که ایستاده بود تا سلام بدهد، احساس می‌کرد همه خانواده و دوستانش، دست بر سینه کنارش ایستاده‌اند. قطرات اشک بدون آنکه حواسش باشد، صورتش را خیس کرده بودند و چشم‌هایش گنبد و گلدسته‌های نورانی حرم را تاری می‌دیدند. حواسش بود که همه آن‌هایی را که التماس دعا داشتند در خاطرش

بیاورد و کسی را فراموش نکند. اول از همه می‌خواست برود پشت پنجره فولاد و دعای مادرچانش را همان طور که سفارش کرده بود، از آقا بخواند. زیارت، دلش را سرشار از آرامش کرد.

دو سه روز سفر، در چشم برهم زدن تمام شد. وقت بازگشت رسید. دلش آرام بود که سفارش‌های همه را انجام داده است. داخل جمعدانش را نگاه کرد. چادر گلدار کوچک برای سارا، سجاده